

نشریه دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۴۸، زمستان ۸۴
شماره مسلسل ۱۹۷

مقیاس‌های شاعرانه و سبک هندی*

دکتر احمد ذاکری**

E-mail: a-zakeri21@yahoo.com

چکیده

مقیاس‌های شاعرانه، یکی از آرایه‌های زیبای ادبی است که تاکنون ناشناخته مانده و کمتر کسی به واجست آن پرداخته است. این آرایه ادبی در دستور زبان فارسی هم چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. برخی دستورنگاران متوجه آن شده و از آن با عنوان‌های وابسته‌های عددی، روشنگر، صفت شمارشی مرکب، ممیز، رابط‌های کلی عددی یاد کرده‌اند. در این مقاله، به بررسی مقیاس‌های شاعرانه از قرن پنجم تا قرن دوازدهم، سبک خراسانی تا سبک هندی پرداخته شده است. فراوانی این مقوله دستوری و آرایه ادبی، بیشتر در شعر صائب تبریزی و بیدل دهلوی، دو شاعر نماینده حوزه‌های اصفهان و هند، در شعر قرن یازدهم و دوازدهم می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: مقیاس‌های شاعرانه، روشنگر، ممیز، وابسته‌های عددی، سبک هندی، صائب تبریزی، بیدل دهلوی.

* - تاریخ وصول ۸۴/۴/۱۲ تأیید نهایی ۸۴/۱۲/۳
** - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی کرج

مقدمه

یکی از زیبایی‌های ادب فارسی، «مقیاس‌های شاعرانه» است که تاکنون بزرگان نقد ادبی و صاحب‌نظران فن بدیع بدان نپرداخته‌اند. این آرایه زیبای ادبی، در شعر فارسی از سده پنجم هجری آغاز شد و در سبک هندی کثرت یافت؛ در شعر صائب تبریزی و آنگاه بیدل دهلوی به فراوانی رسید و پرورده شد.

پس از سال‌ها متروک ماندن این آرایه بدیع در دوره بازگشت ادبی، دوباره از شعر معاصر ایران، به ویژه شعر نو، سربرآورد و به لطافت شعر نو افزود.

یکی از بزرگان ادب معاصر و اهل نقد و سبک‌شناسی، برای نخستین بار به این آرایه ادبی می‌پردازد و آن را ویژگی سبک بیدل دهلوی می‌داند و در کتاب شاعر آینه‌ها، با عنوان «وابسته‌های عددی» از آن یاد می‌کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۵)

البته تعریف یاد شده، جامع و مانع نیست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا به کم و کیف و زیر و بم این موضوع بپردازد، لذا نخست به بررسی آن از دیدگاه دستور زبان می‌پردازد.

وابسته‌های عددی، صفت شمارشی مرکب، روشنگر، رابط‌های کلی عددی، ممیز،**تمیز و ...**

در دستور زبان فارسی امروز، مقوله‌ای با عنوان‌های بالا داریم. توضیح آنکه، هرگاه میان صفت شمارشی و موصوف آن، یعنی عدد و معدود، کلمه‌ای وابسته به عدد قرار گیرد، مانند یک قرص نان، ده متر پارچه، دو درج لعل، به ترتیب: یک و ده و دو را عدد

یا صفت شمارشی و نان و پارچه و لعل را معدود یا موصوف گفته‌اند. اما منظور ما کلمه‌های قرص، متر و درج می‌باشد.

نوع دیگر از این وابسته‌ها، میان صفت مبهم (چند، چندین، هر، مشت و گروه و...) و موصوف قرار می‌گیرد. مانند چند قرص نان، چندین متر پارچه، هر درج لعل.

نوع سوم، هنگامی است که (ی) وحدت و نکره به کلمه مقیاس یا واحد افزوده شود مانند: قرصی نان، متری پارچه، درجی لعل و مشتى خاک.

می‌بینیم که در نوع دوم و سوم عددی در کار نیست، لذا عنوان وابسته عددی برای این آرایه نمی‌تواند جامع و کامل باشد.

در میان دستورهای زبان فارسی که همگی آنها مربوط به سده اخیر است، موضوع بحث ما کمتر مورد بررسی و واجست قرار گرفته است.

«در دستور زبان پنج استاد» می‌خوانیم: «هرگاه بخواهند مقدار چیزی را معین کنند، لفظی را که بر مقدار دلالت کند، پس از عدد آورند مانند دو من قند، سه خرور شکر و...» (قریب، ۱۳۷۸: ۸-۱۲۷)

در دستور یاد شده، عنوان دستوری یا بدیعی برای «لفظی که بر مقدار دلالت کند» نیآورده‌اند. در «دستور جامع زبان فارسی» نیز چنین است. فقط در توضیح آن، عبارت «تعیین نوع جنس» افزوده شده است. (همایون فرخ، ۱۳۶۴: ۳۱۲)

در «دستور زبان فارسی سال دوم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ ادب» می‌خوانیم: «گاهی پیش از صفت و موصوف (عدد و معدود) اسم‌هایی می‌آید که می‌توان آنها را با صفت شمارشی، جمعاً، صفت شمارشی مرکب فرض کرد، مانند تن و نفر در انسان، دست در لباس، رشته در چاه و قنات و...» (احمدی گیوی و...، ۱۳۶۵: ۹۳)

آقای دکتر جواد شریعت نیز در کتاب «دستور زبان فارسی» خود همین نظر را دارند. (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۹۱)

در کتاب تخصصی «شمار و مقدار در زبان فارسی»، عنوان رابط‌های شماری و مقداری یا رابط‌های کلی عددی برای آن به کار رفته و پژوهنده محترم می‌نویسد: «وابسته‌های عدد یا کلمات میانجی مابین عدد و معدود، برای تعیین واحدهای مقداری یا تعداد و نوع و اندازه و تمیز و تبیین و توضیح معدود به کار می‌رود». (نشاط، ۱۳۵۹: ۱۶۱)

در «دستور مفصل امروز»، به عنوان «روشنگر» برمی‌خوریم که محقق محترم چنین می‌گویند: «گاهی بعد از عدد، اسم یا کلمه دیگری می‌آید که معنی معدود را روشن‌تر می‌کند و ابهامش را برطرف می‌سازد. از این رو می‌توان آن را روشنگر معدود یا روشنگر نامید. مانند ده حلقه چاه، یک مثقال زعفران و...» (فرشیدورد، بی‌تا: ۳۱۷)

عنوان و تعریف اخیر، عالمانه‌ترین تعریفی است که درباره وابسته‌های عددی به آن پرداخته شده است. در کتابی دیگر هم به جای وابسته عددی، کلمه (ممیز) به کار رفته است. (مشکوٰۃ‌الدینی، بی‌تا: ۱۸۰) که با عنوان (روشنگر) سازگاری دارد. عنوان ممیز از دستور زبان عربی، گرفته شده است. در نحو زبان عرب بحثی با عنوان تمییز داریم که در آنجا از وابسته‌های عددی با عنوان مقادیر و ممیز یاد می‌شود و آنچه را که بعد از آن واقع می‌شود، تمییز گفته‌اند؛ البته مقادیر یا ممیزها در زبان عرب، دارای نقش هستند. (شرتونی، ۱۳۶۶: ۳۱۰/۴) لذا دو عنوان اخیر را می‌توان برای صفات مبهم (چند، چندین، هر، مشت و گروه) که با (ی) وحدت و نکره به کار می‌روند نیز تسری داد.

پیشینه مقیاس‌ها یا روشنگر و ممیزها

گروهی از این مقیاس‌ها، تعریفی جهانی دارند و بر مقدار و اندازه ثابتی دلالت می‌کنند مانند: لیتر، کیلو، متر، مایل، پوند، گرم، تُن که همگی واژه‌های یاد شده، برگرفته از زبان لاتین و خارجی هستند.

دسته‌ای از این روشنگرها، ملی هستند و فقط محدود به منطقه ایران می‌شوند مانند مثقال، سیر، چارک، من، گز، ذرع، رطل، مِشت. ویژگی این مقیاس یا ممیزها، چه نوع جهانی و چه نوع ایرانی آنها، آن است که هیچ رابطه‌ای میان آنها و مورد قیاس‌شان وجود ندارد؛ یعنی وقتی می‌گوییم چند متر چوب، یک پیمان آب، میان متر و پیمان از سوئی و چوب و آب از سوی دیگر هیچ رابطه و سنخیتی به چشم نمی‌خورد و در مورد صفات مبهم هم چنین است به نمونه‌هایی ادبی از آن می‌پردازیم.

وان نار همیدون به زنی حامله ماند واندر شکم حامله مشتی پسران است
(منوچهری، ۱۳۵۶: ۸)

جوقی لثیم یک دو سه کز سیر و کوژ سار چون پنج پای آبی و چون چارپای خاک
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۳۹)

گر جو سنگی نمک خودکشی دامن از این بی نمکی درکشی
(نظامی، ۱۳۶۸: ۸۸۷)

به حرفی کز سواد نامه بر خواند هزارش دامن زر بر سر افشاند
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۷۲۹)

گاهی این ممیز و مقیاس‌ها ساختگی است؛ یعنی نه صفت شمارشی و نه صفت مبهم است و هیچ ارتباطی هم با موصوف و تمییز خود ندارد؛ فقط دلالت بر کمی یا زیادی آن می‌کند. لذا بدون اینکه قید باشد، کار قید را انجام می‌دهد؛ مانند

الم از دلها برگیرد و تا بوده هگرز بر دل کس ننهاده است به یک موی الم
(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۲۴۳)

هر کجا پویی ز مینا خرمنی هر کجا جویی ز دینا خرگهی
(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۱۱)

دو زلفش مایه صد شهر عطار لبانش داروی صد شهر بیمار
(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۳۵)

عرصه همتش چو گنبد چرخ یک جهان خیمه دارد و خرگاه
(انوری، ۱۳۳۷: ۴۱۶)

ممیزهای شاعرانه از دیدگاه بلاغی و بدیع

مقیاس‌های شاعرانه، عنوانی نو و بلاغی است برای آن گروه از وابسته‌های عددی، که در علم بلاغت شعر فارسی، تعریف و عنوانی شناخته شده ندارد و در هیچ یک از کتابهای مربوط به آرایه‌های ادبی، ثبت نشده است و علمای فن بلاغت به آن پرداخته‌اند؛ به همین دلیل نیز عنوان این مقاله را به آن اختصاص داده‌ام.

مقیاس‌های شاعرانه و هنری، آن دسته از ممیز یا روشنگرها هستند که از دیدگاه بلاغی با ممیزهایی که از نظر دستوری، پیشتر به آنها پرداختیم، تفاوت دارند. در بیان وابسته‌های عددی غیرشاعرانه و غیرهنری، هیچ‌گونه پیوند و رابط‌های میان وابسته

عددی و معدود آن دیده نمی‌شود بلکه فقط ممیزی برای تعیین اندازه دقیق می‌باشد. برای مثال وقتی می‌گوییم، یک تن سیب یا دو متر پارچه یا سه چارک برنج، میان روشنگرها با آنچه به وسیله آنها تبیین شده، رابطه و پیوندی وجود ندارد؛ ولی در مقیاس‌های شاعرانه، پیوندی ناگسستنی و هنری میان وابسته‌های عددی و معدود به چشم می‌خورد که هر چه این پیوند و رابطه، دیرپاب‌تر باشد، بر زیبایی ادبی و لذت بلاغی آن می‌افزاید. در این بخش از مقاله، به بررسی انواع آن پرداخته می‌شود.

۱. مقیاس‌های شناخته شده در زبان فارسی:

این ممیزها در درازای زمان، تعریف و به مقیاس و واژه سنجش برای چیزی خاص تبدیل شده‌اند. از ویژگی این مقیاس‌ها آن است که با مورد قیاس یا تمیز خود رابطه دارند مانند جلد برای کتاب، جام برای آینه، فرسنگ برای راه، جرعه برای مایعات، طغرا برای نامه، رمه برای گوسفند و ... برای مثال چون کتاب از پوست حیوانات فراهم می‌آمد و بر پوست می‌نوشتند یا این که حداقل برگ نخست و پایانی کتاب از چرم بود، واحد جلد (پوست) را برای شمارش کتاب برگزیده‌اند. دیگر آنکه در مقیاس‌های هنری و شاعرانه، ممیز نمی‌تواند مانند ممیزهای غیرهنری دقیق باشد و اندازه یا مقدار موصوف یا مورد سنجش خود را به گونه‌ای دقیق اندازه بگیرد. وقتی می‌گوییم یک کیلو انار، اندازه انار مشخص است؛ ولی وقتی بگوییم یک جلد کتاب، اندازه کتاب مشخص نخواهد بود.

پاره‌ای دست‌نویسان، گمان برده‌اند که این مقیاس یا روشنگرها در دوره معاصر پدید آمده‌اند، در حالی که این مقیاس‌ها در دوره اخیر کمال یافته‌اند. اینک چند نمونه تاریخی از این گونه مقیاس‌ها را می‌آوریم.

بر او یک جرعه می هم‌رنگ آذر	گرامی‌تر ز خون صد برادر
	(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۶۶۷)
مگر گوش خاقانی امشب به عادت	ز لفظ تو دزدید صد عقد گوهر
	(خاقانی، ۱۳۵۷: ۸۸۳)
دو ذرچ لعل کان در کان نباشد	دو عقد دُر که در عمان نباشد
	(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۶۹۱)
صد نافه مشک دادمش از تبت ضمیر	گر یک بخور یافتم از مجمر سخاش
	(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۳۴)
لعب سوارش به شاهمات فرو کوفت	آن دو رمه گرگ و آن دو یافه شبان را
	(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۲)

۲. نوع دوم مقیاس‌هایی است که تعریف مقیاس و جنبهٔ قراردادی و از پیش تعیین شده ندارند، ولی به گونه‌ای پیوند و رابطهٔ میان آن‌ها با مورد قیاس وجود دارد و همان‌گونه که پیشتر گفتیم هر قدر این رابطه پنهان و پیچیده‌تر باشد، هنری و شاعرانه‌تر می‌شود. برای مثال اگر بگوییم، فلان یک دهن آواز خواند یا پدر، یک چشم خوابید، دهن و چشم مقیاس‌های غیرقراردادی و غیرعادی هستند؛ زیرا نمی‌توان مقدار آن‌ها را معین کرد؛ ولی میان دهن و آواز از طرفی و میان چشم و خواب از طرف دیگر رابطه وجود دارد؛ چون آواز از دهن برمی‌آید و خواب در چشم می‌رود و همگان این رابطه را در می‌یابند. این مقیاس‌ها نوع ساده‌تر مقیاس‌های شاعرانه را تشکیل می‌دهند و مسلم است که به هیچ وجه دقیق و قابل اندازه‌گیری نیستند؛ مانند

گرانمایه جمشید فرزند او کمر بست یک دل پراز پند او
(فردوسی، ۱۹۶۳: ۳۹/۱)

<u>هزار گردون پر زهره نشاطانگیز</u>	<u>هزار طوبی پرطوطی شکرستان</u>
	(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۴۵)
گرچه از این بنده یادت می نیاید	باد صد دیوان سخن زو یادگارت
	(انوری، ۱۳۳۷: ۲۶)
بیا تا یک دهن پرخنده داریم	به می جان و جهان را زنده داریم
	(نظامی، ۱۳۷۶: ب ۱۴۷۴)
یکی کاروان اشترگشن دادش	هر اشتر بسان گهی از کلانی
	(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۱۹)
یک کوهسار نعره نخجیر جفت جوی	یک مرغزار ناله مرغان زار زار
	(عمق بخارایی، بی تا: ۱۶۳)
تا شکمی نان دهنی آب هست	کفچه مکن بر سر هر کاسه دست
	(نظامی، ۱۳۶۸: ب ۱۱۷۳)
دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر	تا دگر باره به خون در نبرد دندانش
	(سعدی، بی تا: ۸۱۷)
من بیدل و دستارم، در خانه خمارم	یک سینه سخن دارم هین، شرح دهم یا نه
	(مولوی، ۱۳۶۳، جز ۵: ۱۱۹)

گونه دوم از مقیاس‌های شاعرانه، آن‌هایی هستند که پیچیدگی بیشتری دارند و برای درک آنها باید به تأمل و تعمق نشست؛ زیرا پیدا کردن رابطه آن‌ها با معدود و موصوف مورد قیاس دشوار است و هر چه این دشواری، افزون‌تر باشد، مقیاس زیباتر می‌شود. این نوع از مقیاس‌ها در دوره خراسانی و عراقی به ندرت پیدا می‌شود؛ در حالی

که در دیوان صائب تبریزی و بیدل دهلوی تعداد آن کم نیست. در این جا چند نمونه از دوره عراقی می آوریم:

من بدبخت مانده بی برگم	آرزومند یک شکم مرگم
(مسعود سعد، بی تا: ۵۷۴)	
زانوکنم رصدگه در بیع خان جان	صد کاروان درد معین در آورم
	(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۴۰)
من بودم و یک کلید گفتار	هم در غلق دهان شکستم
	(همان: ۷۸۷)
آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست	هر کجا هست خدا یا به سلامت دارش
	(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۴۴)
ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند	مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند
	(همان: ۳۴۶)

البته با تفحص و جستجو در دیوان شاعران بزرگ در سبک‌های خراسانی و عراقی نمونه‌های بیشتر به دست خواهد آمد که از حوصله این گفتار بیرون است.

مقیاس شاعرانه و سبک هندی یا اصفهانی

در سبک هندی، ممیز یا روشنگرهای هنری و شاعرانه، پرورش یافت و رنگ و بوی دیگری به خود گرفت. نخست، صائب به تزیین این آرایه پرداخت و پس از او بیدل دهلوی به شکوفایی آن همت گماشت و به آن آب و رنگی تازه زد. پای فشردن بر انتزاعی شدن مقیاس‌ها و موردهای قیاس و افزودن اجزا و وابسته‌های دیگر، چه به مقیاس و چه

به مورد قیاس از صائب و بیدل، شاعرانی هنرمند آفرید. در اینجا باید تأکید کنم که این آرایه در نزد صائب تبریزی که صد سال پیشتر از بیدل می‌زیست فراوان‌تر از بیدل است و بیدل به صائب، توجه زیادی دارد؛ حتی پاره‌ای از اصطلاحات و صورخیال صائب را همچون: شکست رنگ، خواب مخمل، سرمه خاموشی، شعله آواز و فانوس خیال و ... به همان شکلی که صائب به کار برده در شعر خود می‌آورد.

در نگاه نخست به این آرایه ادبی و دستوری در نزد صائب و بیدل، می‌توان دریافت که هر چه مقیاس و معدود، امور عینی‌تر باشند، دریافت روابط آن ساده‌تر می‌شود و هر چه ذهنی‌تر و انتزاعی‌تر باشند، فهم آن‌ها دشوارتر می‌گردد؛ برای مثال: وقتی صائب دم از «هزار قافله تشویش» می‌زند:

هر کس که بی‌رفیق موافق سفر کند با خود هزار قافله تشویش می‌برد
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۹۴۹/۴)

یا بیدل از «طول صد عقبی امل» سخن به میان می‌آورد:

همچو برق آغوش از وحشت مهیا کرده‌ام طول صد عقبی امل صرف است بر پهنای من
(بیدل، ۱۳۶۸: ۱۰۵۲)

در نمونه اول، مورد قیاس، امری حسی و ذهنی است و در مورد دوم قیاس و مورد قیاس هر دو امر، ذهنی و غیرمحسوس هستند؛ بنابراین نمونه بیدل دهلوی از نمونه صائب دشواریاب‌تر می‌شود.

علت دیگر پیچیدگی این آرایه، فاصله و عدم رابطه میان مقیاس و معدود آن

است. برای نمونه وقتی صائب می‌گوید:

شعله بی‌مایه‌ام با خار و خس درگیر و دار خورده‌ام صد زخم تا یک پیرهن بالیده‌ام

(صائب، ۱۳۶۴: ۲۵۵۶/۵)

یا بیدل می‌سراید:

مباشید از قماش دامن برچیده‌ام غافل که من صد صبح از این عالم برون چیدن دکان دارم

(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۴۹)

میان پیرهن و بالیدن و همچنین میان صبح و از این عالم برون چیدن، روابط بسیار دیرپای وجود دارد که سبب پیچیدگی این آرایه می‌شود. موضوع سوم که به دشواریابی و دیرفهمی این معادله دامن می‌زند، آن است که گاهی صفت شمارشی و وابسته آن، که مقیاس یا روشنگر باشد و موصوف که مورد قیاس است، هر کدام برای خود وابسته‌هایی می‌گیرند و یک گروه گسترده وصفی را تشکیل می‌دهند؛ همچون:

بی‌زر از سیمین بران داری اگر امید وصل مستعد صد بغل خمیازه آغوش باش

(صائب، ۱۳۶۴: ۲۳۴۷/۵)

بود صد پیرهن از شام سیه‌تر صبحم دست من پنجه خورشید ز دامن تو شد

(همان، ۱۶۵۷/۴)

صد عدم از جلوه زار هستی آن سو می‌برم گر پری از شیشه بیرون است من بیرون‌ترم

(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۵۴)

بوریا راحت مخمل به فراموشی داد صدجنون شوق نیستان رگ خواب است اینجا

(همان، ۴)

ما قافلۀ بی‌نفس موج سـرابیم چندین عدم آن سوست صدای جرس ما
(همان)

مقیاس یا ممیزهای هنری، گاهی بر کثرت و گاهی نیز بر قلت، دلالت دارند؛ با آنکه عدد و صفت شمارشی آن‌ها ممکن است یکسان باشد؛ همچون:

ز نغمه تا خدا یک کوچه راه است بر این حرف بلندم نی‌گواه است
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۰۹۵/۲)

غرق نم‌جبینم از خجلت تعین کار هزار توفان این یک عرق حیا کرد
(بیدل، ۱۳۶۸: ۴۰۹)

هر دو نمونه یاد شده، برای قلت به کار رفته‌اند و اما نمونه برای کثرت:

از نقطه یک کتاب سخن اخذ کرده‌اند مضمون نامه از لب عنوان کشیده‌اند
(صائب، ۱۳۶۴: ۲۰۰۰/۴)

بر سینه داغ‌های تمنا نوشته‌ایم یک لاله زار نسخه سودا نوشته‌ایم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۴۶)

می‌بینیم که مقدار عدد در کمی یا زیادی معدود، آن قدر اثر نمی‌گذارد که مقدار ممیز یا مقیاس تأثیر می‌بخشد؛ بخصوص در جایی که عدد و صفت شمارشی (یک) می‌باشد، نمی‌توان حکم به قلت موصوف داد. نمونه‌های اخیر، برای اثبات این معنی بسنده است. چه بسا که عدد یک، کار عدد صد را انجام می‌دهد، به مثال زیر از صائب توجه کنیم:

صد پیرهن عرق نگه شرم کرده است تا با تو آشنایی ما در گرفته است

(صائب، ۱۳۶۴: ۹۶۷/۲)

همیشه روی تو یک پیرهن عرق دارد که آب گوهر بر یک قـرار می‌گذرد

(همان: ۱۸۱۴/۴)

در مثال بالا، یک پیرهن عرق، کمتر از صد پیرهن عرق نیست.

در پایان اشاره می‌کنیم که مقیاس‌های شاعرانه در شعرای معاصر و نواندیش

امروز، تأثیر فراوان داشته است و در لابه لای اشعار آن خودنمایی می‌کند؛ مانند:

و به آواز قناری‌ها

که به اندازه یک پنجره می‌خوانند

(فرخزاد، ۱۳۸۴: ۳۷۱)

بستم

صدف خالی یک تنهایی است

(هوشنگ ابتهاج)

نتیجه

ممیز یا روشنگرهای ادبی، که ما از آن با عنوان مقیاس‌های شاعرانه و آرایه‌های بدیعی یاد می‌کنیم، در شعر فارسی پیشینه‌ای دیرینه دارد که از سخنوران سده پنجم تاکنون ادامه یافته است و در برخی مکتب‌های ادبی با رونق و استقبال بیشتری روبه‌رو بوده است که سبک هندی یا اصفهانی و همچنین شعر نو از آن جمله است. در میان سرایندگان سده‌های پیشین، سنایی غزنوی و نظامی گنجه‌ای از این زیبایی ادبی، که

جای آن در کتاب‌های بدیع امروزی خالی است و بنده از آن در این مقاله با عنوان مقیاس یا ممیزهای شاعرانه نام برده‌ام، بهره جسته‌اند همچون:

کرده از کاف و نون به درّ ثمین دیده را یک دهان پراز یاسین
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۷)

مّت او راست هزار آستین بر کمر کوه و کلاه زمین
(نظامی، ۱۳۶۷: ب ۲۴)

یک دهان پراز یاسین داشتن و دیده را از یک دهان یاسین پر کردن، که خود موضوعی جداگانه با عنوان حس‌آمیزی می‌تواند باشد، از نظر دانش بدیع، زیبایی تازه‌ای را خلق کرده است که تاکنون در هیچ کدام از کتاب‌های بدیع بدان پرداخته نشده است. یا در بیت حکیم نظامی، هزار آستین مّت بر کوه و زمین داشتن، مقیاس یا ممیز روشنگری شاعرانه است که با اندکی تأمل در مفهوم آستین افشانی و دهش، می‌توان به زیبایی این نکته بدیعی تازه یاب پی‌برد و از آن محظوظ شد. برای حسن ختام این مقاله، به چند نمونه دیگر از صائب و بیدل اشاره می‌کنیم:

یک لغزش پا جاده توفیق طلب کن از زحمت چندین ره و فرسنگ برون باش
(بیدل، ۱۳۶۸: ۱)

صد بیابان در میان دارند زهاد از نفاق گرچه در پهلوی هم چون سبحة صد دانه اند
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۲۲۳/۳)

صد عدم از جلوه زار هستی آن سو می پرم گر پری از شیشه بیرون است من بیرون ترم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۵۴)

نباشد سرکشی در طبع پیران گران تمکین به صد من زور بردارد ز جا طفلی کمانی را
(صائب، ۱۳۶۴: ۲۲۱/۱)

- جنونی کو که آتش در دل پرشورم اندازد / ز عقل مصلحت بین صد بیابان دورم اندازد
(همان: ۳/۴۵۷)
- غنچه در لب بستگی بند ملال از دل گشود / چشم فتح باب داری یک دهن خاموش باش
(همان: ۵/۲۳۴۷)
- یک چشم خواب تلخ، جهان در بساط داشت / آن هم نصیب دیده شور حباب شد
(همان: ۴/۱۹۷۲)
- صد عقده زهد خشک به کارم فکنده بود / ذکرش بخیر باد که تسبیح من گسیخت
(همان: ۲/۹۱۲)

منابع

- ابوالفرج رونی. دیوان، به تصحیح محمود مهدوی دامغانی، کتابفروشی باستان، ۱۳۴۷.
- احمدی گیوی، حسن و انوری، حسن. دستور زبان فارسی سال دوم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ ادب، چاپ وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۵.
- انوری ابیوردی. دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، چ ۱، انتشارات پیروز، ۱۳۳۷.
- بیدل دهلوی. دیوان، حسین آهی، چ ۲، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۸.
- حافظ. دیوان، دکتر پرویز ناتل خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- خاقانی شروانی. دیوان، به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجّادی، چ ۲، کتاب فروشی زوار، ۱۳۵۷.
- سعدی. کلیات، محمدعلی فروغی، غزلیات قدیم، انتشارات موسی علمی.
- سلمان ساوجی. دیوان، به تصحیح احمد کرمی، چ ۱، سلسله نشریات ما، ۱۳۷۱.

- سنایی غزنوی. *حدیقه الحقیقه*، مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- شرتونی، معلّم رشید. *مبادی العربیه*، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۶.
- شریعت، محمدجواد. *دستور زبان فارسی*، چ ۳، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. *شاعر آینه‌ها*، چ ۱، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- صائب تبریزی. *دیوان*، به تصحیح محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- عمق بخارایی. *دیوان*، سعید نفیسی، کتاب فروشی فروغی.
- غزنوی، سیدحسن. *دیوان*، سیدمحمدتقی مدرس رضوی، چ ۲، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
- فرخزاد، فروغ. *دیوان*، به کوشش محسن پویان، چ ۱، انتشارات طه، ۱۳۸۴.
- فرخی سیستانی. *دیوان*، به تصحیح دکتر محمود دبیرسیاقتی، چ ۲، انتشارات زوار، ۱۳۴۹.
- فرشیدورد، خسرو. *دستور مفصل امروز*، چ ۱، انتشارات سخن.
- فردوسی، شاهنامه. ج ۱، برتلس، مسکو، ۱۹۶۳.
- قریب، عبدالعظیم و *دستور زبان پنج استاد*. چ ۳، انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.
- گرگانی، فخرالدین اسعد. *ویس و رامین*، چاپخانه بانک ملی، ۱۳۳۵.
- مسعود سعد سلمان. *دیوان*، رشید یاسمی، انتشارات پیروز.
- مشکوة الدینی، مهدی. *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، چ ۳، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- منوچهری دامغانی. *دیوان اشعار*، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقتی، چاپ چهارم، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۶.

- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر،
چ ۳، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- نشاط، سید محمود. شمار و مقدار در زبان فارسی، چ ۱، انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۵۹.
- نظامی گنجه‌ای. خسرو شیرین، دکتر برات زنجانی، چ ۱، انتشارات دانشگاه
تهران، ۱۳۷۶.
- . مخزن‌الاسرار، به تصحیح دکتر برات زنجانی، چ ۱، انتشارات
دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
- همایون فرخ، عبدالرحیم. دستور جامع زبان فارسی، چ ۳، انتشارات
علمی، ۱۳۶۴.